



البراقام کلاس

بازاقرینی: ناہید حسن پور

بیسٹ قصہ جذاو خواندنی از (دورادفاع مدرس)

قصہ گزشتہ زینب شہید

بازآفرینی: ناهید حسن پور
 مصاحبه: محمدعلی جلوداری
 تصویرگر: زینب شبر
 مدیر هنری: مجید کاظمی
 مدیر فنی چاپ: علی یوسفی
 ناشر: انتشارات بین‌المللی جمال

نوبت و سال چاپ: اول، ۱۳۹۷
 شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
 چاپ: باران
 صحافی: همت

نشر جمال
 Jamal Publications



انتشارات جمال

نشانی: قم، بلوار جعفرطیار، کوچه ۳۵، پلاک ۳۹، ساختمان جمال
 jamalnashr@gmail.com
 www.Jamalnashr.com
 تلفن: ۰۲۵-۳۱۶۵۳
 دفتر تهران: ۰۲۱-۶۶۴۸۷۱۱۸

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است.

سرشناسه: حسن پور، ناهید، ۱۳۶۷ - عنوان و نام پدیدآور: اکبرآقا گل کاشتی: روایت‌هایی از دوران دفاع مقدس / بازآفرینی ناهید حسن پور، تصویرگر زینب شبر مشخصات نشر: قم: نشر جمال، ۱۴۰۳. مشخصات ظاهری: ۶۴ ص؛ ۹۷۸-۶۲۲-۴۳۳-۰۰۳-۲ : شابک : ۱۳۶۷-۱۳۵۹ - داستان جنگ ایران و عراق، Iran-Iraq War، ۱۹۸۸-۱۹۸۰ - شناسه افزوده: شبر، زینب، تصویرگر رده بندی کنگره: PIR۸۳۴۱ رده بندی دیویی: ۸۵۳/۶۲ [ج] شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۸۴۱۷۰

فهرست:

- ۹ | دلم با شماست
۱۱ | در قلب همه
۱۳ | جای من اینجا نیست
۱۶ | کجا باشم؟
۱۸ | اکبر گل کاشتی
۲۰ | خدا هوای مان را دارد
۲۶ | جانم فدای ایران
۲۹ | دور ریختنی طلایی
۳۲ | کار نشد ندارد
۳۵ | زوی ما شهادته
۳۸ | مرگ من خمینی
۴۰ | من یک خر هستم
۴۲ | موهایت را بپوشان
۴۵ | هسته خرما خریداریم
۴۹ | دعوت
۵۲ | به فکر خودتان باشید
۵۳ | حبیب
۵۶ | نابغه ایرانی
۵۹ | بهشتی که جهنم است
۶۲ | آخرین عملیات

www.ketab.ir



خودمانی:

پیکر شهید نیلفروشان را در قبر گذاشته بودند. مداح زیارت عاشورا می‌خواند که شماره‌ای آشنا با گوشی همراهم تماس گرفت. خانمی که آن طرف خط بود را تا به حال ندیده‌ام. تازگی به بهانه کتابی دیگر از خاطرات شهدا با هم گفت و گو داشتیم. صدا قطع و وصل می‌شد. از بین جملاتی که به گوشم می‌رسید، خاطرات، شهدا، کتاب و... را بریده بریده شنیدم. جمله سازی کرده گفتم. درست شنیده بودم. فرصتی خواستم برای فکر کردن و رفتن به مزار شهید نیلفروشان.

جنگ، جنگ است. با همه سختی‌ها و غم‌هایش. زمان و مکان هم نمی‌شناسد. راه یکی باشد، فرقی ندارد چند سال هستی؟ در کجا درس خوانده‌ای و چه آرزوهایی داری؟ هدف‌ت وقتی مقاومت باشد می‌توانی حماسه بیافرینی و دانشمند باشی؛ مثل شهید نیل‌فروشان. می‌توانی هنرمند باشی و اهل رزم؛ مثل شهید نیل‌فروشان. می‌توانی طوری زندگی کنی که دشمن از هزار کیلومتر آن طرف‌تر از طرح و برنامه‌ات لرزه به اندامش بیفتد. تو می‌توانی تک باشی و حماسه بیافرینی.

- چطوری؟

- می‌شود! تو می‌توانی رفیق شهیدی داشته باشی که همراهت باشد تا همیشه.
دخترم تو را نذر شهدا می‌کنم.

مادر اشک‌هایش را پاک کرد. دختر نوجوانش را بوسید و از بین جمعیت رفتند.

فرصت زیادی برای فکر کردن نداشتم. خاطرات را خواندم. نام یکی از راویان یاد پدر بزرگ شهیدم را برایم زنده کرد. فرمانده‌اش بود و یکی دو هفته قبلش از کاشان میهمان‌مان شده بودند. به این بهانه دلم برای او که هیچ وقت ندیدمش تنگ شد. فایل دوم خاطرات را خواندم. دل‌تنگی ام بیشتر شد. جنگ محدودیت ندارد اما از کجا گفتن و چگونه بیان کردنش از اصل روایت مهم‌تر است. اگر به خودم بود سوژه‌های دیگری از زندگی شهدا، صحنه‌های نبرد و مقاومت را برای نوشتن انتخاب می‌کردم. جواب دختر نوجوان به مادرش و پاسخ برادرش را قرص کرد که برای رفاقت با شهدا ناگفتنی‌های جنگ را باید گفت. باید شنید. باید نوشت؛ هر چند کوتاه و ساندویچی. مثل داستان‌های همین کتاب و جلد بعدی‌اش.

اللهم سلم و تمم

ناهدیه حسن پور

آبان ۱۴۰۳